روایت

نوشتاری از جیمس کارول اوتس

«اوتس» و من

(به بیوری از بورخس) *

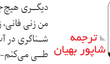

ترجمه شاپور بهیان

حقیقت این است که سرای آن دیگری هیچ‌چیز اتفاق نمی‌افتد. من زنی فانی، زندگی‌ام را با هیجان بلیسی نقاب، از طرف انتشارات جهان کتاب منتشر شد. این روزها انتشارات جهان کتاب، اثر دیگری را از آرزوئی با عنوان «به سلامتی آقاکمال» در مجموعه جهان کتاب و بازهم با ترجمه ناصر زاهدی، منتشر کرده است. کارآگاه این رمان نیز کمال کاباناکیای ترک‌تبار است که کارآگاهی است مخلوق یاکوب آرزوئی و آرزوئی مجموعه‌ای داستان بلیسی با محوریت این شخصیت نوشت و با این آثار بسیار مورد توجه قرار گرفت و او را با بلیسی‌نویسانی نظیر ریموند چندلر و دشیل همت که از نویسندگان مطرح رمان بلیسی نوار بودند، مقایسه کردند. «به سلامتی آقاکمال» داستان چهارفرهادمار محبوبیت است که متهم به قتل رییس یک‌شرکت مواد‌شیمیایی شده‌اند. آنها اعتراف کرده‌اند که در شب حادثه در محل شرکت بمب‌گذاری کرده‌اند. اما هرانتیاپی را با رییس شرکت منکر می‌شوند. براساس گفته شاهدان، مردنجیسی نیز در ماجرا دخیل بوده، اما هیچ ردپایی از او پیدا نمی‌شود. وکیل متهمان، کارآگاه خصوصی کمال کاباناکیا را مامور یافتن مردنجیسم می‌کند. کارآگاه ترک‌تبار در جست‌وجویش به حریم‌هایی نفوذ می‌کند و پرده‌هایی را کنار می‌زند که بخشی از فساد در بالاترین سطوح اداری کشور را آشکار می‌کند؛ فسادی که در شبکه‌ای پیچیده و درهم‌تنیده سازمان یافته است و مقاماتی چون شهردار و رییس‌پلیس ایالت نیز در آن دخالت دارند. در مقدمه ترجمه فارسی کتاب درباره ویژگی داستان‌های بلیسی آرزوئی چنین می‌خوانیم: «آرزوئی داستان‌های

به سلامتی آقاکمال!

یاکوب آرزوئی
ترجمه ناصر زاهدی
نشر جهان کتاب
چاپ اول: ۱۳۹۳

درباره قتل و جنایت می‌نویسد... اما سعی در روشن‌کردن دلایل انواع دارد؛ دلیل‌هایی چون شهوت‌داری، عطش قدرت و پول. او اینها را مختصر و جذاب و با پیانی سریع و طنزآمیز به خواننده می‌رساند. نوشته‌های او این اوقات شوم را به بهترین نحو رسوا می‌کند.» آنچه درپی می‌آید، سطرهایی است از رمان به سلامتی آقاکمال: «کارخانه در حاشیه کوهپایه‌ای بود. سمت راست آن، همان درباچه بود. موج آب کثیف زردرنگ آب به ساحل‌شنی روشن اصابت می‌کرد. در میان سکریزه‌های نمدار تا لوله فاضلاب منفجرشده رفتم. چندان مواد منفجره زیادی لازم نبود تا چنین لوله بتنی‌ای را داغان کند. تمام این عملیات همان‌گونه مهیج بود که مالا تزکیدن تاپر ماشین در محل پارکمنوع صادر می‌شود. براساس گفته شاهدان، مردنجیسی نیز در ماجرا دخیل بوده، اما هیچ ردپایی از او پیدا نمی‌شود. وکیل متهمان، کارآگاه خصوصی کمال کاباناکیا را مامور یافتن مردنجیسم می‌کند. کارآگاه ترک‌تبار در جست‌وجویش به حریم‌هایی نفوذ می‌کند و پرده‌هایی را کنار می‌زند که بخشی از فساد در بالاترین سطوح اداری کشور را آشکار می‌کند؛ فسادی که در شبکه‌ای پیچیده و درهم‌تنیده سازمان یافته است و مقاماتی چون شهردار و رییس‌پلیس ایالت نیز در آن دخالت دارند. در مقدمه ترجمه فارسی کتاب درباره ویژگی داستان‌های بلیسی آرزوئی چنین می‌خوانیم: «آرزوئی داستان‌های

به سلامتی آقاکمال!

یاکوب آرزوئی
ترجمه ناصر زاهدی
نشر جهان کتاب
چاپ اول: ۱۳۹۳

واقعی می‌شود و این در مورد من کم‌تر اتفاق می‌افتد که «اوتس» را تا بحد اشباع قرار دهم که بستکی دارد به میزان اراده من. اگر یکی از ما باید قربانی شود، آن منم و به این ترتیب باید این سال زندگی می‌کنم که چوکت‌ترین روایه که دیگری انگشت‌نما ندارد. کسی که برحسب اتفاق در نام و چهره با او سهیم هستم، حقیقت بدیهی این است که من هیچ‌چیز نیستم و به‌غیر برای اثبات وجود تاریخی‌اش دلیل می‌آورند. حال آنکه فقط نوشتن وجود دارد و نویسندگان وجود ندارند و این را همه نویسندگان می‌دانند. عکس او را می‌بینم؛ به من «شباهت» دارد. اما عکس تا عکس شباهت اندکی وجود دارد و در حالت‌هایش سردرگمی خفیفی دیده می‌شود. قبول دارم که در نام و چهره با هم سهیم هستیم که این حالت‌ها را نشان می‌دهند. اما این تناسبی صرف است. لطفا فریب نخورید.

«اوتس» شخص نیست، حتی شخصیت هم نیست. او جریانی است ناشی از تسلسل متون. برخی از این متون در خاطره من (ما) حفظ شده‌اند. اما برخی رنگ باخته‌اند، مثل کاغذ جایی زیر نور آفتاب. بسیاری از این متون به زبان‌های خارجی ترجمه شده‌اند که باید کفت به‌کلی با متن اصلی متفاوت‌اند و گاهی حتی نویسنده نمی‌تواند نام خود را روی جلد آنها بازشناسد. من برعکس تقدیرم آن است که «واقعی»م«جسمانی»، و «بیکرمند» باشم تا در زمان «زندگی» کنم. من سال از بیس سال، اگر نه مانند به ساعت عمرم را می‌گذرانم، حال آن‌که «اوتس» من مشخصی ندارد. شاید هدجسه‌اله زودرسی باشد که جوهر روحی‌اش همان جسم بشود ایده‌آلیسم و سردی کلی‌مسلکی در نوسان است. اما آیا می‌توان کفت که یک‌فرایند سن دارد؟ - یک‌راند، یک استراتژی، نقش‌ونگاری وسواس‌آمیز، مثل مدارهای سیاره‌ای که سیاره‌ها، سیاره‌های «واقعی» باید به آن کردن بگذارند؟

هیچ‌کس نمی‌خواهد این واقعیت بدیهی را ببیند که «ضرورته» می‌تواند در هر فردی سکونت کند. چون فرد رویای به سر ندارد (و هنر چیست؟ توفانی آتشین که در طول زمان شعله می‌کشد. از منبع نامعلومی برمی‌خیزد و با هیچ منطق و دلیلی سازگار نیست). «اوتس» ثابت همچون شخصی من نقب می‌زند، اما فقط برای آنکه این سرکدشت دم دست اوست و برای اینکه عاریت آن با عنصری از غرائب سیمولیکش با طرح او سازگار است. اگر تو، یکی از دوستان من، در اتری از او ظاهر شدی، باکی نداشته باش. تو خودت را در این اثر همانقدر بازخواهی شناخت که او تو را بازشناخته است. کمراکننده است که رابطه‌ما را با هم، به معنای دشمنی- که باری عاطفی دارد تعریف کنیم. چون او فاقد جسمیت است، عاری از وجود است و عاطفه‌ای ندارد. بهتر آن است که رابطه به‌صورت دیامغناطیسی تعریف شود؛ یکی آن دیگری را به‌عنوان قطبی مغناطیسی برمی‌انگیزد. آن‌گونه که دیگری تحت‌الشعاع آن یکی

به سلامتی آقاکمال!

یاکوب آرزوئی
ترجمه ناصر زاهدی
نشر جهان کتاب
چاپ اول: ۱۳۹۳

واقع می‌شود و این در مورد من کم‌تر اتفاق می‌افتد که «اوتس» را تا بحد اشباع قرار دهم که بستکی دارد به میزان اراده من. اگر یکی از ما باید قربانی شود، آن منم و به این ترتیب باید این سال زندگی می‌کنم که چوکت‌ترین روایه که دیگری انگشت‌نما ندارد. کسی که برحسب اتفاق در نام و چهره با او سهیم هستم، حقیقت بدیهی این است که من هیچ‌چیز نیستم و به‌غیر برای اثبات وجود تاریخی‌اش دلیل می‌آورند. حال آنکه فقط نوشتن وجود دارد و نویسندگان وجود ندارند و این را همه نویسندگان می‌دانند. عکس او را می‌بینم؛ به من «شباهت» دارد. اما عکس تا عکس شباهت اندکی وجود دارد و در حالت‌هایش سردرگمی خفیفی دیده می‌شود. قبول دارم که در نام و چهره با هم سهیم هستیم که این حالت‌ها را نشان می‌دهند. اما این تناسبی صرف است. لطفا فریب نخورید.

«اوتس» شخص نیست، حتی شخصیت هم نیست. او جریانی است ناشی از تسلسل متون. برخی از این متون در خاطره من (ما) حفظ شده‌اند. اما برخی رنگ باخته‌اند، مثل کاغذ جایی زیر نور آفتاب. بسیاری از این متون به زبان‌های خارجی ترجمه شده‌اند که باید کفت به‌کلی با متن اصلی متفاوت‌اند و گاهی حتی نویسنده نمی‌تواند نام خود را روی جلد آنها بازشناسد. من برعکس تقدیرم آن است که «واقعی»م«جسمانی»، و «بیکرمند» باشم تا در زمان «زندگی» کنم. من سال از بیس سال، اگر نه مانند به ساعت عمرم را می‌گذرانم، حال آن‌که «اوتس» من مشخصی ندارد. شاید هدجسه‌اله زودرسی باشد که جوهر روحی‌اش همان جسم بشود ایده‌آلیسم و سردی کلی‌مسلکی در نوسان است. اما آیا می‌توان کفت که یک‌فرایند سن دارد؟ - یک‌راند، یک استراتژی، نقش‌ونگاری وسواس‌آمیز، مثل مدارهای سیاره‌ای که سیاره‌ها، سیاره‌های «واقعی» باید به آن کردن بگذارند؟

هیچ‌کس نمی‌خواهد این واقعیت بدیهی را ببیند که «ضرورته» می‌تواند در هر فردی سکونت کند. چون فرد رویای به سر ندارد (و هنر چیست؟ توفانی آتشین که در طول زمان شعله می‌کشد. از منبع نامعلومی برمی‌خیزد و با هیچ منطق و دلیلی سازگار نیست). «اوتس» ثابت همچون شخصی من نقب می‌زند، اما فقط برای آنکه این سرکدشت دم دست اوست و برای اینکه عاریت آن با عنصری از غرائب سیمولیکش با طرح او سازگار است. اگر تو، یکی از دوستان من، در اتری از او ظاهر شدی، باکی نداشته باش. تو خودت را در این اثر همانقدر بازخواهی شناخت که او تو را بازشناخته است. کمراکننده است که رابطه‌ما را با هم، به معنای دشمنی- که باری عاطفی دارد تعریف کنیم. چون او فاقد جسمیت است، عاری از وجود است و عاطفه‌ای ندارد. بهتر آن است که رابطه به‌صورت دیامغناطیسی تعریف شود؛ یکی آن دیگری را به‌عنوان قطبی مغناطیسی برمی‌انگیزد. آن‌گونه که دیگری تحت‌الشعاع آن یکی

به سلامتی آقاکمال!

یاکوب آرزوئی
ترجمه ناصر زاهدی
نشر جهان کتاب
چاپ اول: ۱۳۹۳

واقع می‌شود و این در مورد من کم‌تر اتفاق می‌افتد که «اوتس» را تا بحد اشباع قرار دهم که بستکی دارد به میزان اراده من. اگر یکی از ما باید قربانی شود، آن منم و به این ترتیب باید این سال زندگی می‌کنم که چوکت‌ترین روایه که دیگری انگشت‌نما ندارد. کسی که برحسب اتفاق در نام و چهره با او